

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

« ضمیرستان بی من »

داود سنجرى

سنجری، داود.
 ضمیرستان بی من / داود سنجری. تهران آهنگ صبح، ۱۳۸۳
 ۱۰۴ ص: ۱۲۰۰۰ ریال
 ISBN: 964-8577-26-9
 فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات نیا
 ۱. شعر فارسی - قرن ۱۴. الف. عنوان
 ۸ ض ۲۸۸ ن / ۸۰۹۸ PIR ۶۲ / ۱ فا ۸ ض ۷۶۷ س
 کتابخانه ملی ایران ۴۰۰۷۲ - ۸۳ م

آهنگ صبح	انتشارات
داود سنجری	نویسنده
رقعی	قطع
۲۰۰۰	تیراژ
زمستان ۱۳۸۳	تاریخ انتشار
اول	نوبت چاپ
ف. ممتازی	حروفچینی و صفحه‌آرایی

شابک: ۹۶۴ - ۸۵۷۷ - ۲۶ - ۹ - ۹۶۴ - ۸۵۷۷ - ۲۶ - ۹ ISBN: 964 - 8577 - 26 - 9

دفتر مرکزی: خیابان میرداماد، میدان محسنی، خیابان شاه‌نظری، خیابان فرجام،
 خیابان سپاهان، خیابان خواجه‌ی، پلاک ۱۸ واحد ۱۶ تلفاکس: (۰۲۱)۲۲۶۵۹۳۵

E.mail: mohsensenati2000@yahoo.com



نشر آهنگ صبح

فهرست

مقدمه	۵	مزخرف نقشها	۳۸	غبارستان	۶۹
نقش به خاک	۷	عصر من	۴۰	فریاد ادا	۷۰
(دخت پریزاد)	۸	یادباد	۴۲	کاش می شد	۷۲
مثل شادی	۱۱	فصل رنگین و قشنگ	۴۴	محزون خانه	۷۴
بیابانی فریب	۱۳	فانی کده	۴۶	کی می آیی	۷۶
سبز بود	۱۵	تاراج عقل	۴۷	دختر باران	۷۸
بی کله بنده	۱۷	انعکاس سبز نور	۴۹	خورشید پنهانی	۸۰
گزمه گرد	۱۸	زرد گناه	۵۰	بوی خامی	۸۱
شعر شب	۲۰	خوشه چین	۵۲	در گریبان معانی	۸۴
بزم فانیان	۲۱	طلسم	۵۴	یادگار مولوی	۸۵
مهد غم	۲۳	ای کودکم لالا	۵۵	همسفر	۸۸
چنگ ناآشنایی	۲۵	از جنس ناز	۵۷	امیر سرزمین سوزها	۹۰
فاتح بی افتخار	۲۸	به حاشا مانده ایم	۵۹	قلعه های پوده	۹۲
غربت باران	۳۰	بانوی نفس	۶۰	شهری سرد و خاموش	۹۴
صدا شوید	۳۱	ضمیرستان بی من	۶۱	خیمه های از اشک	۹۶
بیشه زار مرده	۳۲	عشق نافرجام	۶۳	مسیحای امامت	۹۸
جرعه های یاسین بده	۳۴	ای فلک	۶۴	وادی دیوانه ها	۱۰۰
تنهای تنها	۳۶	آیینته ای دیگر	۶۶	حضرت ضرب المثل وار	۱۰۱
خاطره	۳۷	ای گل بی سر سبد	۶۸	مرگ تندیس	۱۰۳

مقدمه

به نام او که نامی ندارد به هر نامی که خوانی سر بر آرد
آغاز می‌کنم که سر آغاز هر کلامی اقیانوس عشق و رحمت الهیست و
بعد از آن نیز مثنویست.

حکایت از شاعریست مثنوی پرداز که روحش مسافریست از روزگاران
پیشین و تاریخ نوردی که از پیشینیان خود جدا گشته و به نسل جدید و
نواندیش بازگشته تا پیام آور حوادث تلخ تاریخ باشد.

مثل یک احساس برتر مثل خواب مثل شادی مثل یک رویای ناب
از او جز درد نمی‌شنوی. درد از دوباره متولد شدن و دوباره زندگی
کردن و دوباره مردن، نگاهش بمانند کودکی می‌ماند که گویی پایه دنیای
عجیب آدم‌ها نهاده تا زندگی را با گذشت تلخ ایام آغاز کند.

من سزاوارم خدا خوابی دگر تعبیر کن بر تن آینه‌ام پیراهنی تصویر کن
روح شوریده و دل شیدایش او را هزاران بار در دریای متلاطم مثنوی
رهامی سازد تا بدون زمان درهراسی ناشناخته به سرودن مثنوی
سربسپارد.

عود دیدی سوختیم و ساختیم
مثنوی با واژه‌ها تا بافتیم

این دو روز از ما چه پر تشویش رفت

تا قطار مثنویمان پیش رفت

او گاه در مثنوی هایش می خروشد گاه می توفد و گاه در خروش
توفان زای خویش ملتهب می گردد و آنگاه است که بارقه ای از مثنوی
خواب و خور را از او در می رباید و به اندیشه های دور و دراز می کشاند
به ضمیرستان به شبانی به دیوانگی به رویاهای دور و دوران کودکی های
بغض آلود

مثنوی من با تو لب تر می کنم مستمع را با تو منبر می کنم

مثنوی از من تراوش کن برون آتشی کن این سیاوش را بخون

آری نمی دانم شاید سخن از طلوع و غروب انسانهاست شاید سخن از
دایره تکرار و قضاوت های خشک و فرسوده بشری و بی پناهی کودکان
و بی آزاری دخترکانست که این شاعر ژولیده حال را به خزان کشانیده
و انتظار غریب رفتن را پیوسته در او به فریاد نشانده است.

من از این ویرانه ییزارم خدا خستگان دست آزارم خدا

مرگ بر من تا که آرامم دهد مرگ بر من تا شبی کامم دهد

و اینک تو را می خوانم تا دست در دست هم به دنبال شاعری شوریده
حال برویم و از هزار توی مثنوی گذر کنیم.... برکت باشد

م حیدری - تهران زمستان ۸۳